

سلسله مراتب متصدیان مالیاتی در قرون میانه متقدم، با تأکید بر ماوراءالنهر و گستره شرقی ایران

دل‌آرا مردوخ‌ی^۱

چکیده

تداوم و تحول در نظام دیوانی ایران میانه در گستره شرقی آن، از جمله موضوعات مهم در تاریخ اجتماعی، اقتصادی و اداری ایران است. اما موضوع نظام مالیاتی به عنوان ایده مبنایی شکل‌یابی دیوان‌سالاری ایرانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ به خصوص که در گستره سرزمین‌های شرقی خلافت، فقدان منابع مستقیم درباره سازمان دیوانی، دسترسی به جزئیات را دشوارتر می‌سازد. در این میان القاب سلسله‌مراتب نظام مالیاتی که نقش محوری در حفظ و کارکرد این نظام داشته است، مورد توجه قرار نگرفته است و پرسش پژوهش، ناظر بر آن است. در این پژوهش با بازیابی القاب دیوانی رایج برای متصدیان مالیاتی در قرون میانه متقدم، تلاش می‌شود تا با استخراج واژگان دیوانی از متون فارسی این دوران و بررسی داده‌ها با روش تحقیق تاریخی، نسبت و روابط مابین این القاب و مناصب با یکدیگر و تحولات آنها در این دوران مشخص شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در پی تغییر ادبیات دیوانی به زبان فارسی در قرن سوم و چهارم قمری، به تدریج از قرن پنجم به بعد برای متصدی عالی‌رتبه مالیاتی به جای عامل، لقب مستوفی رواج یافت؛ در حالی که عامل در معنای عام کارگزار همچنان به کار می‌رفت. حوزه اختیارات متصدیان میان‌مرتبه با لقب عمید و بندار و غیره نیز در این دوره متغیر بود و دچار کاهش و افزایش می‌شد. روشن‌شدن مناصب اصلی دیوانی، ضرورت وجود القاب و مشاغل دیگر را مشخص می‌سازد و اینکه این مناصب با توجه به نیازهای محلی در هر دوره متغیر بوده‌اند. واژگان کلیدی: متصدی مالیاتی، دیوان‌سالاری ایران، عامل، مستوفی، عمید، ایران قرون میانه متقدم.

The Hierarchical order of Tax Officers in Early Medieval Iran, with an Emphasize on Transoxiana and Eastern Lands

Delara Mardoukhi²

Abstract

Continuity and change in administration of medieval Iran in eastern lands emerges as some of the important issues in social, economic and administrative history of Iran. But less attention has been paid to the subject of taxing system as the basic idea of Iranian administrative; noticing the fact that lack of direct sources about administrative system, especially in eastern lands of Abbasid Caliphate, makes it even harder to have access to such details. Moreover, the hierarchy of taxing system, which has had a central role in its protection and function, has not been noticed. This article explores the mentioned problem. Here, by extracting common administrative titles of tax officers in early medieval Persian texts, this article examines the facts with historical research method and identify the relations between these titles and posts. The results show that following the change in administrative language to Persian in the 3rd of 4th century A.H., instead of 'Amil, Mostawfi became a common title for the high ranking tax officer, from the 5th century onward; while 'Amil was still in use in the meaning of employee. Authorities of middle rank officers, with titles as 'Amid, Bondar was variable and came to appear or disappear. Verifying the main administrative posts shows the necessity of some other titles, and also the point that posts were variable based on local needs.

Keywords: Tax Officer, Administration in Iran, 'Amil, Mostawfi, 'Amid, Early Medieval Iran.

۱. دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه الزهرا (س). *تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴ *تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۹
2. Ph.D. in History of Islamic Iran, Alzahra University. Email: dmardoukhi@gmail.com

مقدمه

یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی در ایران، تداوم سنت‌های دیوان‌سالاری در نظر گرفته شده است. غیر از اجرای امور اداری و ترتیب امور دیوان و درگاه و سپاه، مسئله گردآوری مالیات و کسب درآمد از تولید نیز از وظایف نظام دیوان‌سالاری معرفی شده است. هرچند بیشتر تحقیقات درباره ایران دوره میانه به شکل و نام‌ها و توصیف کارکردهای این نهادها بر اساس منابع دیوانی یا تاریخ حکومت‌ها و سلسله‌ها توجه داشته‌اند، اما چگونگی عملکرد نظام دیوان‌سالاری یعنی کسب درآمد برای حکومت چندان مورد توجه نبوده است. این در حالی است که بدون وجود درآمد و روندهای منظم دخل و خرج، تبعاً سازمان حکومتی در هیچ دوره‌ای، اعم از دوره‌های ثبات یا فترت و غارت، امکان حفظ و تداوم و بقا نداشته است. با این همه در پژوهش‌های مربوط به ایران میانه، صرفاً به حضور و وجود نظام دیوان‌سالاری به عنوان مبنای دوام نظام‌های حکومتی و دولت توجه شده است؛ بدون اینکه به نقش و کارکرد سلسله‌مراتب در دیوان‌سالاری توجه شود. محور سلسله‌مراتب عملاً نهادهای مختلف و افراد مسئول در آنها را با هم هماهنگ می‌کند و انتظام می‌بخشد و سازمان دیوان‌سالاری را ممکن می‌سازد و با فقدان آن هدف و کارکرد آن نهاد بلاموضوع می‌شود.

مسئله این پژوهش بازنمایی سلسله‌مراتب اداری در روند مالیات‌ستانی و گردآوری درآمد برای حکومت در تاریخ میانه ایران با تأکید بر گستره شرقی است. پرسش این است که سلسله‌مراتب اداری به عنوان بخشی از نظام مالیات‌ستانی در دیوان‌سالاری حکومت‌های ایران دوره میانه چگونه در روند تحولات تاریخی ایران پس از شکل‌گیری حکومت‌های مسلمان تا دوره مغولان قابل بازسازی است؟

در اهمیت این موضوع بایستی اشاره کرد که در متون قدیم در موارد بسیاری به نام فرد و دستور و نیز عمل یا اقدام گردآوری مالیات اشاره شده و واژگانی چون «جبايت و وضیعت و استدراک و استخراج» و همین‌طور عبارت ساده‌تر «خراج‌گرفتن» استفاده شده؛ اما نامی از دستگاه اجرایی، القاب دیوانی و سلسله‌مراتب آن برده نشده است؛ و به این ترتیب علی‌رغم وجود شواهد فراوان درباره عمل مالیات‌ستانی در دوره‌های مختلف، اطلاعات از دستگاه دیوانی و سلسله‌مراتب آن به نسبت کمتر است. این مسئله در تحقیقات پیشین مورد توجه لازم واقع نشده است؛ در حالی که از اهمیت بسیاری برای شناخت مالیات‌ستانی و تمایز آن از نظام اجرایی مرتبط با آن برخوردار است. در عین حال باید توجه داشت که ادبیات فارسی نیز به تدریج از سده سوم در ادبیات رسمی دستگاه دیوان‌سالاری گستره شرقی سرزمین‌های خلافت عباسی (ماورالنهر، خراسان، سیستان،

غزنین، جوزجانان و غیره) رواج یافت و متن‌ها، نامه‌ها و فرمان‌ها به این زبان نوشته شدند. بالطبع اصطلاحات اداری سرزمین‌های شرقی نیز تحت تأثیر قرار گرفتند و علی‌رغم استفاده از واژگان عربی، تا حدی از ادبیات دیوانی رایج دیوان‌سالاری عباسی دور شدند. به همین دلیل در مقاله حاضر متون فارسی در سده‌های چهارم تا ششم (همچون تاریخ بخارا، تاریخ سیستان، تاریخ قم، تاریخ بیهقی، زین‌الخبار، سیر الملوک و غیره) مورد توجه خاص قرار گرفته‌اند تا از این طریق، واژگان نمایندهٔ سلسله‌مراتب مالیاتی در این سده‌ها و تغییرات آنها روشن شود. بدیهی است در این مسیر از متون عربی هم‌عصر نیز استفاده شده است و این پژوهش صرفاً متکی به متن‌های فارسی نیست.

به غیر از مدخل‌های دایرة‌المعارف اسلام که بدون توجه به سلسله‌مراتب، به صورت منفرد به بعضی القاب دیوانی پرداخته‌اند،^۳ پژوهش‌های مربوط به دورهٔ میانه به این مسئله توجه نداشته‌اند و فراز و فرود القاب برای آنها اهمیت نداشته است. آدام متز به نسبت امیر و عامل در سدهٔ چهارم اشاره کرده و با اشاره به دیوانیان رقه گفته که دربار سامانی در سدهٔ سوم قمری ساختار مشابهی داشته است؛ اما سلسله‌مراتب مورد نظر وی نبوده است.^۴ عبدالعزیز الدوری نیز در اثر خود در مورد نظام اقتصادی قرن چهارم، به سازمان دیوان‌سالاری نپرداخته است.^۵ اشیپولر به سرعت از عناوین گذشته و دبیر، مستوفی، مشرف، و استوار را در عرض هم دانسته است.^۶ ناجی، متولی دیوان استیفا در دربار سامانیان را «صاحب‌الدیوان» دانسته است؛ در حالی که این لقبی عام است و محتوای وظیفهٔ رسیدگی به امور مالیاتی را ندارد. وی همچنین در میان متصدیان میان‌مرتب، بندار، محاسب، عامل، و امیر را هم‌عرض با یکدیگر بیان کرده است.^۷ لمبتون جز در مقالهٔ دیوان‌سالاری عصر سنجر،^۸ در دیگر آثار خود توجهی به سازمان دیوان‌سالاری نداشته است. در میان پژوهشگران دورهٔ اسلامی لوکگارد، اجتهادی، دنت، خزنه کاتبی و غیره به موضوع مالیات‌ها در حکومت‌های اسلامی پرداخته‌اند؛ اما عمدهٔ این کارها به قرن‌های اول تا سوم می‌پردازند و متصدیان مالیاتی نیز مورد

3. *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs. Brill Online, 2016. "Amal", "Amil", "Amid", "Diwan", "Mustakḥriqī", "Mustawfī", etc.

۴. آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸)، ۱۰۰ - ۱۰۱.

۵. عبدالعزیز الدوری، تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری (بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیة: ۱۹۹۵).

۶. برتولد اشیپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶)، ج ۲، ۳۲۲ - ۳۲۳.

۷. محمدرضا ناجی، تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان (تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸)،

۲۱۱ - ۲۱۳.

8. Lambton, Ann K. S. "The Administration of Sanjar's Empire as Illustrated in the Atabat al-kataba". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 20, No. 1/3, (1957), 367-388. <http://www.jstor.org/stable/610390> (Accessed: 06/11/2012).

توجه قرار نگرفته‌اند. در عین حال، مروری بر دیگر تحقیقات این حوزه نشان می‌دهد به سبب نوع متون در دسترس، توجه عموم معطوف به عراق و سرزمین‌های غربی خلافت و نیز بحث کشاورزی و زمینداری بوده و نظام مالیاتی تحت الشعاع این دو عامل بررسی می‌شده است.^۹

با توجه به این توضیحات، اگرچه در هیچ یک از متن‌های موجود، به سلسله‌مراتب اجرایی دیوان استیفا اشاره نشده است، اما سه لایه ثابت و یک لایه منعطف را می‌توان در نظر گرفت. به این صورت که بالاترین مقام مسئول مالیاتی در دستگاه مرکزی حکومت و زیردستان او مسئول سیاست‌گذاری عمومی مالی و مالیاتی، دستور دادن و بررسی روند اجرایی دخل و خرج در ایالت‌های مختلف بودند. در لایه بعدی، متصدیان عالی‌رتبه مالیاتی در هر ایالت یا ناحیه بودند که امور اجرایی را در دست داشتند. لایه سوم متصدیان میان‌رتبه‌ای همچون بندار، عمید و غیره بودند که در ارتباط با جامعه به گردآوری مالیات‌ها مشغول بودند. یک لایه منعطف نیز در این مرحله، مربوط به مناصبی بود که به صورت موقت و در لزوم ظاهر می‌شد. اینان، همچون مساح و حراز و غیره در شرایط خاص ظاهر می‌شدند و شغل ثابت دیوانی به‌شمار نمی‌رفتند. آنچه در ادامه بررسی می‌شود، لقب هر یک از این متصدیان است. کوشش شده است تا حد امکان موقعیت هر یک از این القاب نسبت به یکدیگر، در طی زمان و با توجه به رسوم دیوانی حوزه‌های شرقی و غربی روشن شود و از این طریق تصویری کلی از سلسله‌مراتب دیوانی مالیاتی در گستره شرقی ارائه گردد.

دیوان مالیاتی و نام آن در طی زمان

در متن‌های تاریخی، شکل‌گیری دیوان‌سالاری در دوره اسلامی، در زمان خلفای راشدین عنوان شده و تصریح شده است که در عراق و ایران از شیوه دیوان‌سالاری ساسانیان تقلید شد.^{۱۰} کوشش‌های

۹. نیز نک: آر استین هامفریز، چارچوبی برای پژوهش در تاریخ اسلام، ترجمه جواد مرشدلو (تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۶)، ۴۸۲ - ۴۸۷؛ ژان سوازه، مدخل شرق تاریخ اسلامی، ترجمه نوش‌آفرین انصاری (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶)، ۱۳۸ - ۱۳۷، ۲۳۸ - ۲۳۷.

۱۰. برخی از آگاهی‌ها درباره نهاد متولی مالیات و از آن جمله تحت عنوان «دیوان الخراج» درباره دوره ساسانیان در منابع دوره اسلامی بازتاب یافته است، برای نمونه: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. (بیروت: روائع التراث العربی، ۱۳۸۷ ق)، ج ۲، ۸۰؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، تصحیح ابوالقاسم امامی. (تهران: سروش، ۱۳۷۹)، ج ۱، ۸۶؛ ج ۲، ۱۰۴؛ ابوحنیفه دینوری. الاخبار الطوال. مصحح: عبد المنعم عامر و جمال‌الدین شیال، (قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸)، ۷۱. ذیل بحثی با عنوان «الخراج فی عهد کسری».

Cahen, C. "Bayt al-Māl." *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill Online, 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/bayt-al-mal-COM_0109 (Accessed: 13 September 2015).

دیرانی مانند ابن‌مقفع در تدوین نظام مالیاتی سواد و مسائل مربوط به آن در سرزمین عراق را که به دست ما رسیده است، باید در زمرهٔ نخستین کوشش‌ها در انتقال میراث دانش‌های مربوط به دیوان خراج از دورهٔ ساسانی به اسلامی دانست.^{۱۱} نکتهٔ مهم آن است که عراق عرب و مرکز آن - تیسفون به‌عنوان «دل ایرانشهر» - و اراضی حاصلخیز سواد در دهه‌های آغازین خلافت عباسی هنوز بر اساس همان میراث اداری و نظام مالیاتی زمان ساسانی اداره می‌شد. انتخاب بغداد به پایتختی توسط عباسیان (هفتاد کیلومتری شمال تیسفون) زمینه‌ساز به‌کارگیری تشکیلات اداری همین منطقه در سامان‌دهی دیوان‌سالاری جدید بر اساس میراث ایرانی - ساسانی و البته سرآغاز شکل‌گیری دیوان استیفا در دورهٔ اسلامی بود.

پس از سه قرن، دیوان‌سالاری خلافت تا آن حد که الگویی برای دیوان‌سالاری حکومت‌های محلی و تابع یا متحد عباسیان به‌شمار رود، رشد و شکل یافته بود؛ به علاوه اطلاعات در دست از دیوان‌سالاری ساسانیان در مقایسه با سابقهٔ روشنی که از دورهٔ اسلامی وجود دارد، بسیار کم است. به این ترتیب می‌توان گفت اگرچه دیوان‌سالاری در سرزمین‌های شرقی خلافت بر مبنای ساختار پیش از اسلامی بنیان نهاده شد و با استفاده از ابزار و روش‌های آن دوره رشد کرد و شکل گرفت، اما در قرون میانه نگاه دیوان‌سالاران ایران نه به ساختار ساسانی قدیم، که به ساختار دیوانی خلافت عباسی هم‌عصر خود بود.

دیوان مالیاتی از قرون نخستین عموماً «دیوان خراج» نامیده می‌شد،^{۱۲} در قرن چهارم قمری دیوان‌ها در بغداد به دو دیوان اصل و دیوان زمام تقسیم می‌شدند. به این ترتیب که امور مالی و مالیاتی زیر نظر دیوان الازمه / الزمام و سایر امور تحت نظارت دیوان‌های دیگر زیرمجموعهٔ دیوان

۱۱. محمد مهدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر عباسی (تهران: طوس، ۱۳۷۹)، ج

۵، ۱۲۱ - ۱۶۷.

۱۲. اصطلاح «دیوان الخراج» در منابع تاریخ‌نگاری، جغرافیایی و اداری سده‌های نخستین اسلامی به همین صورت به‌کار رفته است. از آن جمله می‌توان به چند نمونه از این آثار در حوزه‌های گوناگون اشاره کرد: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت: رواقع التراث العربی، ۱۳۸۷ ق)، ج ۶، ۱۸۰، ۱۸۱؛ ج ۷، ۴۵۰؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، تصحیح ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹)، ج ۴، ۳۰۵؛ ج ۵، ۱۱۰؛ قدامة بن جعفر، الخراج و الصناعة الکتابه، تحقیق محمدحسین زبیدی (بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱)، ۲۱ - ۲۳، ۳۳، ۵۸؛ احمد بن عمر بن رسته، الأعلاق النفیسه (بیروت: دار صادر، ۱۸۹۲)، ۲۴۰ - ۲۴۵، ۲۶۰ - ۲۶۷؛ همچنین اصطلاح «دیوان خراج» به‌صورت فارسی در بیشتر متون به‌کار رفته است. در کتاب تاریخ بیهقی اصطلاح «دیوان صدقات و نفقات» به‌کار رفته است؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح خلیل خطیب رهبر (تهران: مهتاب، ۱۳۷۴)، ج ۱، ۲۴۱. برای آگاهی دربارهٔ کاربرد اصطلاح «خراج» در ایران و در میان اعراب و مسلمانان، نک: غیداء خزنه کاتبی، خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانهٔ قرن سوم هجری، ترجمهٔ حسین منصوری (تهران: سمت، ۱۳۹۳)، ۱۲۲ - ۱۲۵.

اصل بودند.^{۱۳} با تبعیت از همین ترتیب، در حکومت‌های محلی ایران دیوانی که امور مالیاتی را بر عهده داشت، از دیگر دیوان‌ها مجزا بود و همان عنوان دیوان خراج را داشت. بخش بزرگی از کارهای اداری که به امور مالی مربوط بود تحت نظارت یک نفر — که این فرد در دوره‌های مختلف در ایران القاب مختلف داشت — انجام می‌شد. به تعبیری او را می‌توان «بزرگ‌ترین مقام مسئول مالیات مملکتی» دانست.^{۱۴}

نظارت بر امور دیوانی و اجرایی بر عهده وزیر بود. در نیمه اول قرن چهارم قمری، در حوزه غربی و زیر نفوذ خلافت، وزیر رسیدگی مستقیم به امور مالی را بر عهده داشت و کاتبانی زیر دست او و در دیوان‌های مختلف به جزئیات امور رسیدگی می‌کردند. در حوزه شرقی چنین به نظر می‌رسد که فردی زیر دست وزیر، رسیدگی به این امور را در دست داشته است؛ اما از لقب او و نام دیوان متصدی امور مالیاتی در دوره سامانیان اطلاعی در دست نیست و به احتمال زیاد در تداوم سنت دیوان سالاری قرون دوم و سوم همان دیوان خراج نام داشته است. شاهی بر این ادعا، متن مفاتیح العلوم خوارزمی (فوت: ۳۸۷ ق) است که این دیوان را «دیوان الخراج» معرفی کرده است.^{۱۵} در برابر، تاریخ بخارا از دیوان مستوفی و محل استقرار جداگانه صاحب این منصب در دیوان یاد کرده است. اگرچه می‌بایست در خصوص کاربرد این واژه تردید کرد، اما چنین شاهی نفس استقلال این منصب را نشان می‌دهد.^{۱۶}

در قلمرو غزنوی نهاد رسیدگی به امور مالی و مالیاتی تا حد زیادی از سایر امور اداری جدا شده بود؛ اما هنوز تحت نظارت دیوان وزیر / دیوان اعلی، به ریاست وزیر بود.^{۱۷} در این دوره نیز از فرد خاصی که منصب دیوانی استیفا را داشته باشد شاهی در دست نیست. اما تفویض مشاغل مرتبط

۱۳. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۹۵.

۱۴. آن لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ۸۰۴.

۱۵. محمد بن احمد خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ۶۱.

۱۶. اگرچه نرشی در تاریخ بخارا از «دیوان مستوفی» یاد کرده، اما به دلیل آنکه این کتاب در دوره سلجوقیان یک بار به فارسی ترجمه شده (۵۲۲ ق) و یک بار تلخیص شده است (۵۷۴ ق)، لذا نمی‌توان به صحت این واژه اعتماد کرد؛ نک: ابوبکر محمد بن جعفر نرشی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی (تهران: توس، ۱۳۶۳)، ۳۶. انوری نیز ادعا کرده که «مسلم است این دیوان در دستگاه سامانیان، غزنویان و سلجوقیان دیوان استیفا نامیده می‌شده است»؛ حسن انوری، «دیوان استیفا در حکومت غزنویان و سلجوقیان»، بررسی‌های تاریخی (۱۳۵۲)، س ۵، ش ۴۲، ۳۷؛ اما سندی برای این ادعا ارائه نمی‌کند. در برابر ناجی با اتکا به همزمانی تقریبی خوارزمی و نرشی، نام دیوان استیفا برای حکومت سامانیان را متأثر از دوره‌های بعد می‌داند: ناجی، تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ۲۱۱.

۱۷. کلیفورد ادموند باسورث، «غزنویان»، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر،

به امور مالی و مالیاتی به‌طور خاص به مستوفیان، وجود چنین سازمان‌بندی‌ای را به ذهن می‌آورد. مشخص است که دیوان وزیر، امور مربوط به دیوان استیفا را انجام می‌داده است. باسورث اشاره می‌کند که در دورهٔ غزنویان «دیوان وزیر که زیر نظارت سلطان بود، عمده‌ترین دیوان مالی بود. دخل و خرج اموال با این دیوان بود در صورتیکه دیوان فرعی آن یعنی دیوان استیفا مأمور بود که معاملات را در دفاتر کل ثبت کند و علت را بنویسد».^{۱۸} با این همه نام دیوان استیفا در متون دورهٔ غزنوی به‌صورت دیوانی زیردست نیز به‌چشم نمی‌خورد و به‌نظر می‌رسد باسورث این فرض را بر مبنای ساختار دیوانی دوره‌های بعد شکل داده است.

به‌تدریج با اهمیت‌یافتن دیوان متصدی امور مالی و تفکیک نسبی آن (از نیمهٔ قرن پنجم قمری)، دیوان استیفا به ریاست مستوفی مستقل شده بود. این دیوان کارکردهایی تقریباً برابر با دیوان الزمام عباسیان داشت و حتی گاهی از آن با نام «دیوان الزمام و الاستیفا» یاد شده است.^{۱۹} از آنجا که خراج به‌عنوان واژهٔ عمومی برای مالیات‌ها به‌کار می‌رفت، و چنان که پیش‌تر ذکر شد، در تمام این دوره‌ها گاه به‌گاه از عبارت «دیوان خراج» نیز استفاده شده است. خوارزمی و مسکویه در دوره‌های مختلف به‌وفور از این عبارت استفاده کرده‌اند. دربارهٔ خوارزمی، انوری معتقد است که دیوان خراج در ایالات عربی‌زبان رایج بوده و خوارزمی نیز چون کتاب خود را به عربی نوشته از اصطلاحات معمول آن زبان پیروی کرده است؛ این فرض دربارهٔ مسکویه نیز قابل قبول است.^{۲۰} اما گاه واژه‌های مهجورتری مانند دیوان استدراک^{۲۱} هم به‌کار رفته است.

لقب متصدی عالی‌رتبه مالیاتی

متصدی امور مالیاتی در دورهٔ میانهٔ متقدم (تا پیش از حملهٔ مغول به ایران) یک عنوان واحد نداشته است. ظاهراً عوامل متعددی در این وضعیت دخیل بوده‌اند که مهم‌ترین آنها را می‌توان نسبت لایه‌های مختلف اجرایی مالیاتی با حکومت‌های مرکزی و خلافت دانست. دقت در ساختار اداری

۱۸. کلیفورد ادموند باسورث، *غزنویان*، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵)، ۶۵.

۱۹. محمد بن محمد بن حامد عمادالدین اصفهانی، *تاریخ دوله آل سلجوق*، قراه و قدم له یحیی مراد (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴)، ۲۲۱.

۲۰. خوارزمی، *مفاتیح العلوم*، ۶۱؛ حسن بن محمد قمی، *تاریخ قمی*، ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهالدین قمی، تحقیق محمدرضا انصاری قمی (قم: کتابخانه مرعشی، ۱۳۸۵)، صفحات متعدد (با این قید که وی عبارت دیوان خراج را برای دفاتر مالیاتی نیز به‌کار برده است)؛ مسکویه، *تجارب الامم*، صفحات متعدد؛ انوری، ۱۳۵۲، ۳۷.

۲۱. دورهٔ صفاریان، محمد بن ابراهیم اصطخری، *مسالك الممالک*، تصحیح احمد بن سهل ابوزید (بیروت: دار صادر، ۱۹۴۷)، ۸۹؛ محمد بن حوقل، *صورة الارض* (بیروت: دارالصادر، ۱۹۳۸)، ج ۲، ۲۹۲.

حاکم بر ایران پس از ورود اسلام روشن می‌سازد که برای چندین دهه امور اجرایی توسط دیوانیان و کارگزاران محلی انجام می‌شد و ساختار اداری مرکزی، نماینده‌ای از سوی خود برای نظارت و سیاست‌گذاری عالی‌رتبه‌ترین متصدی می‌فرستاد. به این ترتیب — به سنت دیوان‌سالاری خلافت — در منابع از عالی‌رتبه‌ترین متصدی مالیاتی در هر محل با عنوان «عامل» یاد می‌شود.^{۲۲} به‌صورت خلاصه چنین می‌توان توضیح داد که نماینده عالی‌رتبه خلافت/ حکومت در امور مالی، عامل نامیده می‌شد و تقریباً تا دوره سلجوقی استفاده از این لقب تداوم داشت. تقریباً از دوره غزنوی به بعد است که واژه مستوفی در متون دیده می‌شود و از دوره سلجوقی رواج بیشتری می‌یابد. در این دوره همچنان عامل نیز در فحوای کلی کارگزار (که می‌توانست مربوط به یک «عمل» مالیاتی هم باشد) استفاده می‌شد.

متصدیان مالیاتی بر حسب تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی و نیز بر حسب نوع فعالیت اقتصادی و تولید، در سازماندهی بودجه سالانه دسته‌بندی می‌شدند.^{۲۳} از برخی گزارش‌ها چنین می‌توان برداشت کرد که کار اصلی سازماندهی به امور مالیاتی در هر ولایت در حدی بوده است که یک یا دو نفر مأمور از عهده آن برمی‌آمده‌اند.^{۲۴} بنابراین با حدس قریب به یقین می‌توان گفت که یک عامل / مستوفی عالی‌رتبه در هر ولایت کافی بوده و دیگر متصدیان مالیاتی در سلسله‌مراتب دیوانی به امور جزئی‌تر می‌پرداخته‌اند.

عامل

عمل به معنی لغوی «کارکردن و اجراکردن»،^{۲۵} در قرون نخستین و میانه تاریخ ایران اسلامی اصطلاحی بود که برای شغل‌ها و مأموریت‌های دیوانی گوناگون به کار می‌رفت که گاه علاوه بر وجه اداری معمول، جنبه مالی نیز پیدا می‌کرد. جمع این اصطلاح به‌صورت افعال رایج بود. این

۲۲. برای نمونه، محمد بن عدوس جهشیاری، کتاب الوزرا و الكتاب (بیروت: دارالفکر الحدیث، ۱۹۴۶)، ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹.
 ۲۳. چنان که در سند مؤامره تبریز در قرن هشتم، گردآوری‌کنندگان مالیات تجاری (تمغا) به ۶ دسته بر حسب نوع جنس تقسیم شده‌اند، عبدالله بن محمد بن کیا مازندرانی، رساله فلکیه در علم سیاحت، تصحیح والتر هینس (ویسبادن: چاپخانه فرانس اشتاینر، ۱۳۳۱ / ۱۹۵۲)، ۶۴ متأسفانه سند مشابهی از قرن چهارم تا ششم در دست نیست.
 ۲۴. به روایت ابن‌اثیر در سال ۲۳۵، بریدی، غلام خود و ۲۰۰۰ مرد دیگر را برای مالیات‌ستانی به بصره روانه کرد و ابن‌یزداد دانست که وی در صدد تصرف بصره است زیرا «یک مرد و دو مرد برای دریافت خراج کافی بودند»، ابن‌اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۴، ۵۵. از سوی دیگر اصطخری در پیچیدگی امور دیوانی در فارس اشاره کرده «یک تن همه معاملات ضبط دشوار تواند کرد»، محمد بن ابراهیم اصطخری، مسالک الممالک، تصحیح ایرج افشار (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ۱۲۸.
 ۲۵. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی (تهران: نشرنی، ۱۳۷۹)، ذیل «عمل».

واژه، هم معنی «شغل‌ها» را می‌داد و هم از آنجا که این دست مشاغل و مأموریت‌ها غالباً وابسته با نواحی بود و با مکان اجرای آنها تعریف می‌شد (عمل خراسان، عمل ری...) به تدریج به صورت اصطلاحی به معنای «نواحی و توابع» هم به کار می‌رفت.^{۲۶} صاحب این شغل عامل نامیده می‌شد و به صورت عمال جمع بسته می‌شد. در لغت عربی امروزی، عامل به معنای «نایب، دست‌نشانده و کارگزار»^{۲۷} است. اما از دیرباز وجه مالی و مالیاتی داشته است. در تعریف‌های جدید، عامل «مأمور یا صاحب منصب حکومتی، و به طور خاص مأمور جمع‌آوری مالیات» است.^{۲۸} متز در خصوص مقامات ولایات در قرن چهارم، از امیر و عامل در کنار هم یاد می‌کند، و وظایف اولی را لشکری و دومی را مربوط به امور مالیاتی توصیف می‌کند.^{۲۹} راجع به همین واژه، واژه «معامل» هم به معنای مؤدی مالیاتی به کار می‌رفته است (اگرچه رواج کمتری داشته است).^{۳۰}

عامل در قرآن کریم در آیه ۶۰ سوره توبه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا لَسَبِيلٍ فَرِيضَةٍ مِّنَ اللَّهِ عَلِيمٍ حَكِيمٍ» به معنای گردآورندهٔ صدقه به کار رفته است. نزد خلفای راشدین عامل معنی کلی گردآورندهٔ مالیات داشته^{۳۱} و در عصر اموی و اوایل دورهٔ عباسی، با افزایش در وظایف، عامل به هر دو معنی

۲۶. «همهٔ این ولایات با نواحی ماوراءالنهر از آن صاحب خراسان است... و همهٔ آنها که سی و اند عمل‌اند در حکم یک عمل می‌باشند»، ابن‌حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ۱۶۵؛ ابن‌حوقل، صورة الارض، ۱۹۳۸، ۴۳۰. اصطخری، ۱۳۴۷، ۲۳؛ ابن‌رسته، ۱۸۰؛ المختارات من الرسائل، به کوشش محمدرضا طاهر و ایرج افشار (تهران: موقوفات افشار، ۱۳۷۸)، ۴۱۰؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۱۸۱؛ ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح گای لیسترانج و رینولد نیکلسون (تهران: اساطیر، ۱۳۸۵)، در صفحات متعدد.

۲۷. آذرنوش، ذیل «عمل».

28. Duri, A.A., "Āmil." *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill Online, 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/Amil-COM_0107 (Accessed: 13 September 2015);

همچنین «نمایندهٔ منتصب از حکومت مرکزی که جهت جمع‌آوری مالیات و باج و خراج برگزیده می‌شد»؛ شهرام یوسفی‌فر و صابره آزاده، «مناصب عمید و عامل در دورهٔ سلجوقی»، گنجینهٔ اسناد، (۱۳۹۲)، س ۲۳، دفتر ۲، ۴۵. اگرچه این پژوهش اخیر به عامل در دورهٔ سلجوقی می‌پردازد.

۲۹. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۱۰۰.

۳۰. المختارات من الرسائل، ۴۱۱.

۳۱. برای نمونه نک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷، ق، ج ۵، ۱۸۴؛ «این مکتوبی است که حذیفه بن یمان به مردم ماهدینار می‌دهد جانها و مالها و زمینهایشان را امان می‌دهد... مادام که هر سال به عامل مسلمان خویش جزیه دهند»؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ۱۹۶۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ۲۰۸۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ۲۱۱۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ۲۳۲۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ۲۶۹۷.

کارگزار عالی مرتبه و دون پایه در سلسله مراتب دیوانی به کار می‌رفته است.^{۳۳} به تعبیر باسورث در دوره خلافت اموی «اصطلاح عربی عامل^{۳۳} در حالت کلی، در ارتباط با مناصبی چون امیر و ولی بود. در معنای اولیه، مأمور، یا متصدی برخی امور، در اینجا صحیح است و این معنای کلی در کاربرد اداری تا دوره عباسی ادامه دارد».^{۳۴} لمبتون نیز عامل را هم جمع‌کننده مالیات و هم حاکم معنی کرده است.^{۳۵} برخی از روایت‌ها نیز گواه از آن دارد که گاه در خراسان و ماوراءالنهر برخی از عمال، غیرمسلمان (اهل ذمه) بودند.^{۳۶} با وجود این در دوره عباسی عامل همچنان در مواردی به معنای حاکم ولایتی به کار می‌رفت.^{۳۷}

عامل در معنای «کارگزار» در متون تاریخی ایران دوره میانه بسیار به کار رفته است؛ به این ترتیب که شغل‌ها یا مناصب گوناگون به‌عنوان عمل^{۳۸} یاد می‌شوند و فرد عهده‌گیر این مناصب عامل نام دارد. با جداشدن تدریجی امور مالی از سایر شئون دیوانی، عامل بیشتر برای متصدی امور مالی در مرکز هر ولایت به کار می‌رفت. یک نمونه روشن در متن تاریخ سیستان چنین است: «طاهر [بن محمد بن عمرو]... سپاه را اقطاع‌ها بسیار همی داد و عطیتها، و همه سپاه... خرسند گشتند مگر عبدالله بن محمد میکال و فورجه بن الحسن [که] ایشان عمل و استخراج همی خواستند».^{۳۹} شاید

32. Duri, "Āmil";

برای نمونه طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ۱۵۵، عامل آذربایجان: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ۲۴۱، عامل عمر: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ۲۴۵، عامل خراج اصفهان: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ۵۰۳، عمال ابی داوود: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ابوعلی بلعی، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن (تهران: سروش، ۱۳۷۸)، ج ۳، ۳۷۵، عامل صدقات: بلعی، تاریخنامه طبری، ج ۳، ۶۸۶ عامل کوفه بر خراج: مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرا بهار و بهجت رضانی (تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸)، ۵۲۳، عامل خراج اصفهان در عهد منصور: ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت (تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱)، ج ۵، ۵۰۵، عامل الخراسان للمنصور: ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۶، ۲۹۲، عامل المأمون علی الری، ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۶، ۳۷۳.

۳۳. باسورث در جای دیگر (۱۳۸۵، ۷۷) واژه فارسی «بندار» را معادل «عامل» عربی دانسته است.

34. Bosworth, C. E. "Amel". Encyclopedia Iranica. Vol. 1, Fasc. 9 (2011), 930-931. <http://www.iranicaonline.org/articles/amel-holder-of-administrative-oibce> (accessed: 14 August 2016).

۳۵. آن لمبتون، تناوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند (تهران: نشرنی، ۱۳۸۲)، ۳۸۲، ذیل «amil».

۳۶. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷، ق، ج ۶، ۵۵۹؛ ج ۷، ۵۴.

۳۷. جهشیاری، کتاب الوزرا و الکتاب، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۱؛ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل (تهران: نقره،

۱۳۳۷)، ۴۰۲؛ مسکویه، تجارب الامم، ۱۳۷۹، ج ۵، ۳۶۸.

۳۸. نک عمل صدر و عمل امیری آب، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرا بهار (تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶)، ۳۱۴؛ عمل قضا،

منتجب‌الدین علی بن احمد جوینی، عتبه الکتبه، مجموعه مراسلات دیوان سنجر، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی

(تهران: اساطیر، ۱۳۸۴)، ۱۱، ۱۳.

۳۹. تاریخ سیستان، ۲۷۴.

این نکته که ماکان کاکي هم در عصیان خود «عمال به خوار و سمنک فرستاد» بر همین معنی باشد. روشن است که قصد امیری شورش در درجهٔ اول گردآوری مال است و پس از آن حکومت بر نواحی اهمیت دارد.^{۴۰}

همان‌طور که باسورث گفته است می‌توان چنین برداشت کرد که با توجه به سادگی نسبی نظام دیوانی در قرون دوم و سوم قمری عامل عموماً به معنای حاکم به کار می‌رفته است. پس از آنکه امور مالی از امور نظامی و وظایف کلی دیوانی جدا شد و به دیوان / نهاد دیگری سپرده شد (به‌طور خاص قرن پنجم قمری) عامل اصطلاح خاص برای فردی دیوانی شد که مسئولیت‌های مالی داشت و معنای مشخص‌تر «فرد دیوانی با مسئولیت جمع‌آوری مالیات» (اعم از خراج و جزیه) را به خود گرفت.^{۴۱} در بررسی روند تاریخی تعریف واژگانی عامل، چنین می‌توان توضیح داد که علی‌رغم تصریح آیهٔ یادشده بر وظیفهٔ گردآوری مالیات، به تدریج وظایف سیاسی بر این منصب محول شده است و همراهی این دو نوع وظیفه در سده‌های نخستین، عامل را به حاکم تبدیل کرده است. اما شواهد تاریخی از جداسدن این وظایف در قرن پنجم قمری حکایت می‌کنند؛ تا جایی که در میانهٔ قرن ششم قمری از «دیوان عمل» هم یاد شده است.^{۴۲} همچنین در دورهٔ سنجر، اگرچه فرمان عمل برای حکومت نواحی مختلف صادر می‌شد اما دیگر عامل معنی حاکم نداشت، بلکه شحنه و والی و حتی گاهی مقطع چنین معنایی داشتند.^{۴۳}

در سلسله‌مراتب ولایتی از عامل کوره، عامل تسوج و عامل ناحیه هم که به اموری نظیر تشویق کشاورزی، حفظ نظم در امور مربوط به آبیاری، تقسیم مالیات و تهیه دفاتر مالیاتی اشتغال داشتند، یاد شده است.^{۴۴}

به این ترتیب سه مرحله تغییر در مفهوم و وظایف عامل می‌توان متصور شد. در مرحلهٔ اول در

۴۰. احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی، چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین (تهران: ارمغان،

۱۳۳۱)، ۲۴.

41. Bosworth, "Amel".

۴۲. «ترتیب دیوان ریاست و شحنگی و عمل بواجب بکند»، البته باید به یاد داشت که واژگان در فرمان‌های حکومتی گاه به‌صورت لفاظی هم به کار می‌رفته‌اند و این عبارت الزاماً به معنای وجود چنین دیوانی نیست، بلکه اهمیت این شغل و متصدی آن را نشان می‌دهد. جوینی، ۶۸.

43. Lambton, "The Administration of Sanjar's Empire as Illustrated in the Atabat al-kataba", 380.

همان‌جا اشاره می‌کند که این‌جوزی در المنتظم فردی را شحنه خوانده که اولیا الله املی در تاریخ رویان او را والی، و بنداری در زبده النصره وی را مقطع دانسته‌اند.

۴۴. هلال بن محسن صابی، تحفة الامرا فی التاريخ الوزرا، تحقیق عبدالستار احمد فراج (قاهره: دار الأفاق العربیه، ۲۰۰۳)، ۷۱.

۱۹۳، ۳۱۳، ۳۱۸.

سده‌های اول، دوم و سوم قمری، عامل همان امیر یا حاکم محلی است که غالباً از سوی حکومت بالادست خود یا دستگاه مرکزی خلافت منصوب شده است و وظایف اداری و مالی را توأمان بر عهده دارد. شاید با توجه به روابط خاص اداری حاکم بر ایران در این دوره و نحوه سلطه خلافت اموی و عباسی (در دوره اول)، بتوان گفت عامل متصدی مالیاتی‌ای بوده که رسیدگی به امور حکومتی و اجرایی دیگر را هم بر عهده داشته است. در این مرحله مشخص است که عامل، تنها متصدی مستقیم رسیدگی به امور مالی نیست، بلکه منصبی است که پاسخگویی به مرکز در این امور را بر عهده دارد و بدون شک متصدیان محلی زیر دست او به جزئیات تخصصی مالیاتی مشغول هستند.

مرحله دوم، سده‌های چهارم و پنجم قمری را در بر می‌گیرد. در مرحله دوم، وظایف مالی عامل پررنگ‌تر شدند و به تدریج بخش غیرمالی وظایف او به‌طور خاص به حاکم / امیر / والی محول شد؛ به این ترتیب که امور اداری به «حاکم» و امور مالی به «عامل» محول می‌شود. در این دوره هنوز لقبی مشخص که مفهوم مالیاتی داشته باشد، برای متصدی این امور رایج نشده است و در واقع عامل، عامل خراج است. (چنان که از عمل مشاغل دیگر، اگرچه با فراوانی کمتر، صحبت به میان آمده است). در این شرایط امیر / حاکم هر ناحیه در کنار خود یک عامل داشت و اگر حاکم و عامل با یکدیگر تباری می‌کردند می‌توانستند هر کار که می‌خواهند در ولایت خود بکنند.^{۴۵}

در میان متن‌های دوره غزنوی، گردیزی عامل را دو بار و هر بار به معنی حاکم استفاده کرده است.^{۴۶} عتبی نیز متکی به سنت ادبیات دیوانی عربی از لفظ عامل و بیشتر به صورت جمع «عمال» استفاده کرده است و اگرچه از محتوای عبارتهای او مشخص است که به متصدیان امور مالی اشاره دارد، اما جمله‌ها به صورتی نیستند که بتوان گفت وی به‌طور مشخص از لقب عامل استفاده کرده است.^{۴۷} بیهقی چون لفظ مستوفی را به کرات به کار می‌برد، در هیچ یک از مواردی که حرف از عامل و عمال می‌زند منظورش متصدی امور مالی و مالیاتی نیست؛ مرادش یا حاکم اداری است و یا حکمرانی که هم وظایف دیوانی دارد و هم وظایف مالی (اعم است).^{۴۸}

۴۵. برای نمونه «عامل و امیر کرمان و فارس مدت زیادی از حمل خراج به بغداد امتناع کردند» ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ۱۵۳. نیز در سال ۳۲۱ عمادالدوله به محمد بن یاقوت حاکم و ابوعلی بن رستم مستوفی نامه نوشت و از آنها درخواست کرد او را بپذیرند. ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ۲۹۴.

۴۶. عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ۳۵۴ و ۵۷۱.

۴۷. ابی‌نصر محمد بن عبدالجبار عتبی، الیمینی، تصحیح احسان ذوالنون التامری (بیروت: دارالطبیعه، ۱۴۲۴)، ۶۶: ۳۶۰.

۴۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۷۸، ۱۸۰؛ ج ۲، ۶۵۹، ۶۹۲؛ ج ۳، ۷۴۰؛ ج ۳، ۸۷۴، ۹۲۰.

در مرحله سوم و تقریباً از اواخر دوره غزنوی (نیمه سده پنجم قمری به بعد) کاربرد واژگان خاص برای دیوان مربوط به مالیاتی و متصدی آن، یعنی استیفا و مستوفی رواج بیشتری می‌یابد. با این همه لفظ عمل و عامل همچنان به معنای شغل رسیدگی به امور مالی رایج است و به کار می‌رود؛ برای نمونه خواجه نظام‌الملک در *سیاست‌نامه* بیان می‌کند: «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت باید کرد که با خلق خدای نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند»^{۴۹} و در *تاریخ افضل* آمده است: «قاضی ابوالحسن... قاضی و شحنه و عامل هر ولایت را بعد التوصیت فرمود»^{۵۰}. شایان ذکر است که این واژه در معانی دیگر نیز کاربرد دارد و مختص به امور مالیاتی نیست.

مستوفی

استیفا از نظر لغوی به معنای «دریافت و تحصیل مالیات» است و مستوفی، صفت فاعلی از مصدر استیفا است.^{۵۱} با نگاهی بر مفهوم این لقب روشن می‌شود که وی «با ارزیابی، جمع‌آوری و هزینه‌کردن مالیات‌ها سر و کار داشت... [و] محاسبه دخل و خرج عمومی را در دست داشت»؛ به این ترتیب به نوعی حسابدار نهاد حکومتی به حساب می‌آمد.^{۵۲} حتی به صورت خلاصه مستوفی به «محاسب عواید مالیاتی» هم تعبیر شده است.^{۵۳}

در متن‌های قرن چهارم قمری این اصطلاح به ندرت به کار رفته است و به نظر می‌رسد که به معنای کارمندان و متصدیان میان‌رتبه یا پایین‌رتبه امور مالیاتی بوده است. چنان که در *تاریخ بلعمی* نیز در عبارت مشابهی به «دبیران و مستوفیان» اشاره شده است.^{۵۴} در *تاریخ سیستان* در عبارت «حساب و جهد و جای [جهبذ و جابی] و مستوفی و مشرفان و استواران» یاد شده است که

۴۹. ابوعلی حسن نظام‌الملک طوسی، *سیرالملوک*، تصحیح محمد استعلامی (تهران: زوار، ۱۳۸۵)، ۵۵.

۵۰. ابوحامد احمد بن حامد افضل‌الدین کرمانی، *تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان*، تصحیح مهدی بیانی (تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۲۶)، ۵.

۵۱. آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، ذیل «وَفَى».

۵۲. لمبتون، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ۴۴؛ نیز

Levy, R. "Mustawfi," *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill. Online: http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/mustawfi-COM_0804 (Accessed 14 March 2016).

۵۳. شمیم شریک امین، *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول* (تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷)، ذیل

«مستوفی»، ۲۱۹؛ وی به نقل از فرهنگ فارسی معین این توضیحات را ارائه کرده است.

۵۴. بلعمی، *تاریخ‌نامه طبری*، ۳۲۹.

به مأموران پایین مرتبه مالیاتی، اشاره می‌کند.^{۵۵} در معنای دیوان یک بار در تاریخ بخارا به صورت «دیوان مستوفی»^{۵۶} ذکر شده است؛ اما متاسفانه این آثار به دلیل اقداماتی که در سده‌های بعد بر آنها انجام شده است از نظر واژگان قابل اعتماد نیستند. در خصوص تاریخ بخارا پیش‌تر توضیح داده شد؛ تاریخ بلعمی نیز اگرچه در میانه سده چهارم نوشته شده، اما قدیمی‌ترین نسخه موجود آن در سال ۵۸۶ به پایان رسیده است و بعید نیست که واژگان رایج در قرن ششم به آن راه یافته باشد.^{۵۷} تاریخ سیستان هم در طی حدود چهار قرن (قرن پنجم تا هشتم قمری) و توسط دو یا سه نفر نوشته شده است. این نکته که هر یک از نویسندگان بعدی در واژگان این متن تغییری ایجاد کرده باشند محتمل است. اما از میانه قرن پنجم قمری به بعد ظاهراً به تدریج استفاده از این لقب رواج بیشتری یافته است.

به طرز شبه‌برانگیزی تاریخ بیهقی به صورت مکرر از این لقب استفاده کرده است. اگرچه بیهقی هنوز در مواردی در کنار مستوفی از عامل با بار مالیاتی یاد می‌کند، برای نمونه «عامل هرات و عامل گردیز»، اما از عبارت «بوسهل حمدوی... از عمال، بوالحسن سیاری و بوسعد غسان و عبدالرزاق مستوفی را درخواست»، روشن می‌شود که عامل لقبی اعم بر مستوفی بوده است.^{۵۸} در صورتی که نه گردیزی و نه عتبی که تقریباً معاصر بیهقی هستند و در حوزه سنت تاریخ‌نگاری شرق ایران زمین قلم زده‌اند، هیچ یک لقب مستوفی را در اثر خود به کار نبرده‌اند. با این همه به نظر می‌رسد می‌توان این تردید را مطرح کرد که شاید در سنت نوشتاری غزنه و شرق فلات ایران کلمه مستوفی زودتر رواج یافته است، یا این مسئله به خاطر ادبیات خاص شخص بیهقی و تحت تأثیر نگارش تاریخ او در دوره دوم حکومت غزنویان باشد. با معیار قراردادن تاریخ بیهقی، به عنوان متنی مابین دو دوره غزنوی و سلجوقی، و با اتکا بر وسعت جغرافیایی‌ای که در آن از مستوفیان نام می‌برد^{۵۹} و همچنین میزان اعتبار دیوانی ایشان، می‌توان گفت که احتمالاً از دوره غزنوی، به تدریج متصدی عالی‌رتبه امور مالیاتی مستوفی نامیده می‌شده است. نظام مالیاتی در دوره سلجوقیان تا جایی پیش رفت که

۵۵. تاریخ سیستان، ۹۲.

۵۶. نرشنخی، تاریخ بخارا، ۳۶.

۵۷. بلعمی، تاریخ‌نامه طبری، مقدمه، ۴۷.

۵۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۱۸۰؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ۶۲۱.

۵۹. طاهر مستوفی: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۱۸۱؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ۵۰۳؛ بونصر مستوفی در دیوان مرکزی: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۲۷۵؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ۴۰۹، ۶۳۸، ۷۴۸؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ۹۹۳، ۹۹۵؛ عبدالملک مستوفی که در بست با بیهقی دیدار کرده بود: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۲۴۹؛ احمد بوناصر مستوفی در جالقان، از نواحی سیستان: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ۲۵۰؛ عبدالرزاق مستوفی که با بوسهل به سوی ری مأموریت یافت: بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ۶۲۱.

از مستوفی به‌عنوان دومین شخص مهم در دیوان، پس از وزیر، یاد می‌شد و حوزه اقتدار وی بسیار گسترده بود.^{۶۰} وفور استفاده از این لقب در متون نگاشته‌شده در دوره سلجوقی، شاهدی بر این مدعاست.^{۶۱}

تا کنون کاربرد لقب مستوفی به‌عنوان یک متصدی مالی و مالیاتی در برخی از متون تاریخی در قرون میانه بیان شد. نکته در خور توجه آن است که ظاهراً تا پایان قرن ششم قمری لفظ «مستوفی الممالک» به‌عنوان مقام عالی‌رتبه دیوان استیفا رایج نبوده است، یا حداقل در هیچ یک از منابع در دسترس چنین لقبی دیده نمی‌شود.^{۶۲}

لقب متصدی میان‌رتبه مالیاتی

وجود سلسله‌مراتب اداری، به قرارگیری متصدیان مالیاتی در مرتبه‌های گوناگون اهمیت بیشتری می‌بخشد. پیش‌تر به لقب بالاترین فرد مسئول امور مالیاتی در مرکز حکومتی و در یک منطقه اشاره شد. اما با توجه به آنکه در منابع از القاب دیگری هم یاد شده است، روشن می‌شود که مناصب دیگری زیر دست این افراد وجود داشته است. در متن‌های قدیمی‌تر، کمتر اطلاعی از این سلسله‌مراتب در دست است. در این میان لقب‌هایی نظیر بندار، عشار، جهبذ، مکاس و غیره، برای دیوانیان زیردست به‌کار رفته است که به‌نظر می‌رسد هر کدام وظایف مخصوصی دارند و قابل تعمیم به هم نیستند. این القاب نیز — همانند عامل و مستوفی — با گذر زمان و استقلال تدریجی امور اداری از دیوان خلافت عباسی، اعتباری بیشتر یا کمتر از آنچه پیش‌تر داشتند یافتند. با توجه به این نکته که منطقاً وظایف مستوفیان به دو وجه محاسبات و امور اداری (نامه‌نگاری،

۶۰. بنداری، تاریخ سلسله سلجوقی، ۶۹. برای توطئه علیه نظام‌الملک، مجدالملک اول با مستوفی و بعد با دیگر دیوانیان همدستی

کرد؛

Levy, "Mustawfi".

۶۱. برای نمونه: نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزراء، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳)، ۲۰، ۶۱، ۷۰، ۸۸، ۱۱۵؛ محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور و آية السور، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ۱۳۶، ۱۴۶، ۲۰۵، ۳۳۱؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه (تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۲)، ۵۵؛ محمود بن محمد آفسرای، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، تصحیح عثمان توران (تهران: اساطیر، ۱۳۶۲)، ۷۲ - ۷۴.

۶۲. در دو متن نسائم الاسحار و مسامرة الاخبار (هر دو متعلق به قرن هشتم) عبارتهای اضافی «مستوفی ممالک» و «اشراف ممالک» و... دیده می‌شود؛ جالب آنکه در نسائم الاسحار، «مستوفی ممالک» در خصوص خواجه احمد حسن میمندی گفته شده، در صورتی که در متن‌های هم‌عصر با او، مثلاً در تاریخ بیهقی چنین لقبی نیامده است. آفسرای، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار، ۹۳؛ ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸)، ۴۱.

اطلاع‌رسانی، ثبت اسناد و غیره)، و دو حوزه مرکز و ولایات مربوط می‌شد، احتمالاً تقسیم وظایف نیز بر همین مبنا بوده است. شاید این ساختار، با تشابه به الگوی دیوان‌سالاری خلافت در مرحله اول بر مبنای موقعیت‌های جغرافیایی، تقسیم و در مرتبه بعد وظایف محاسبان و دبیران تفکیک می‌شد. تا پیش از دوره سلجوقی اطلاعی از مراتب متصدیان مالیاتی در پایتخت یا مرکز حکومتی در دست نیست. در آن دوره از القابی که در ادامه اشاره خواهد شد، یاد شده است.

منصب‌های اداری میان مرتبه در دوره میانه چندان روشن نیستند و از نسبت آنها به هم اطلاعی در دست نیست؛ به علاوه بدیهی است که بنا بر ساختار دیوان‌سالاری ایران در قرون میانه، ویژگی‌های شخصی، موقعیت اجتماعی و حتی وضعیت جغرافیایی یک ناحیه بر افزایش یا کاهش اهمیت یک منصب تأثیرگذار بوده است. به نظر می‌رسد که پایین‌تر از بندار و عمید، مناصبی چون عشار و مکاس و رصاد بودند که هر یک به امور نوع خاصی از مالیات‌ها اشتغال داشتند. در مرتبه‌ای پایین‌تر از این مناصب، مستخرج، مستحث، متصرف، جابی، حاسب، کافی، استوار، مساح، حراز و غیره قرار داشته‌اند. وظایف برخی از این مناصب روشن است، اما از آنجا که بسیاری از آنها به باج‌ستان و خراج‌گیر تعبیر شده‌اند، تعیین حوزه عمل آنها دشوار است. با این همه با بررسی حوزه به‌کارگیری آنها (هم از نظر زمانی و هم مکانی) می‌توان تا حدی بر آنها وقوف پیدا کرد.

عمید

واژه عمید در ادبیات امروزی زبان عربی به معنی «پشتیبان، رئیس و پیشوا» است.^{۶۳} کاهن، عمید را «لقب دیوانیان عالی‌رتبه در دوره سامانی و غزنوی که در دوره سلجوقیان در سراسر امپراتوری ایشان به‌کار می‌رفت» تعریف کرده است و تصریح می‌کند که این لقب به گروهی از دیوانیان که عاملان و حکمرانان محلی از میان ایشان منصوب می‌شدند، تعلق می‌گرفت.^{۶۴} پس از او حسن انوری عمید را لقبی برای مکاتبات و یا به معنی «رئیس و صاحب» دانسته است.^{۶۵} لمبتون با نگاه مالی در واژه‌نامه‌ای که در کتاب *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران* تدوین کرده، عمید را «مأمور

۶۳ آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، ذیل «عمد».

64. Cahen, Cl. "Amīd", Encyclopaedia of Islam, Second Edition, 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/Amid-COM_092 (Accessed: 29 June 2015).

۶۵ حسن انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵)، ۲۵۷.

عالی‌رتبه امور مالی (در دوره غزنوی و اوایل دوره سلجوقی) دانسته است.^{۶۶} یوسفی‌فر و آزاده در عین آنکه معتقدند عمید اصطلاحی تاریخی به معنی نماینده حکومت مرکزی جهت جمع‌آوری عایدات بود، اما به دلیل گستردگی اختیارات و امکانات برخی از صاحبان این لقب، نتیجه گرفته‌اند که «عمید فراتر از وظایفی که در امور مالیاتی داشت و بنا به اهمیت کارکردی و نقش آن در دستگاه حکومت، در معادلات سیاسی و گاه نظامی بیشتر از عامل نقش ایفا می‌کرد».^{۶۷} به این ترتیب روشن می‌شود که این واژه در دو حوزه معنایی به کار می‌رفته است. هم بار معنایی احترام‌آمیز، با منزلت اجتماعی بالا داشته، و هم به صورت تخصصی به متصدی دریافت مالیات‌ها اطلاق می‌شده است.

چنان که اشاره شد در گذشته در مواردی متعدد عمید به عنوان لفظی احترام‌آمیز و لقب به کار رفته است. در دیوان‌های شعرای این دوره همچون فرخی سیستانی و سنایی و مسعود سعد سلمان، شواهد متعددی از این کاربرد عمید وجود دارد. نمونه دیگر، متن دستور دبیری است که «امیر عمید اجل» و «خواجۀ عمید» را دو لقب احترام‌آمیز برای آغاز نامه‌ها، و «حضرت الشیخ العمید الاجل فلان» را عنوانی احترام‌آمیز بیان می‌کند.^{۶۸} علاوه بر این، به نظر می‌رسد گاهی این منصب بار حکومتی نیز داشته است. یعقوبی می‌گوید که در میانه قرن اول قمری (۵۶ ق) اسلم بن زرعه کلابی عمید خراسان بود و از تحویل دادن مالیاتی که گردآورده بود خودداری کرد.^{۶۹} نوح بن نصر سامانی «امیر عمید» نامیده شده است؛ جبهانی، وزیر سامانی، نیز شیخ العمید خوانده می‌شد و همچنین سامانیان لقب عمیدالدوله را به سپاهیان خود می‌دادند.^{۷۰} ابوعبدالله حسین بن محمد ملقب به عمید (پدر ابوالفضل ابن عمید وزیر رکن‌الدوله) از سوی وشمگیر «ناظر بر امور ری» بوده است. با توجه به آنکه گفته شده وی نامه‌ها و اخبار واصله را برای وشمگیر بازگو می‌کرد، و با توجه به سادگی دیوان‌سالاری زبیریان، به نظر می‌رسد عمید، اعتبار و اختیاراتی در حد وزیر داشته است.^{۷۱} حسین بن قاسم، وزیر مقتدر، نیز در سال ۳۲۰ قمری لقب عمیدالدوله یافت و در دوره اقتدار آل بویه در بغداد

۶۶. لمبتون، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ۳۸۱، ذیل «amid».

۶۷. یوسفی‌فر و آزاده، «مناصب عمید و عامل در دوره سلجوقی»، ۴۷.

۶۸. میهنی، دستور دبیری، ۱۴، ۲۴.

۶۹. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)، ج ۲، ۱۷۲.

۷۰. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ج ۱، ۲۱۰؛ احمد بن فضلان،

رحلة ابن فضلان الی بلاد الترك و الروس و الصقالیة، حررها و قدمها شاکر لعینی (بیروت، ابوظبی: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر - دارالسویدی، ۲۰۰۳)، ۴۶؛ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، آثار الباقیة عن قرون الخالیة، تحقیق و تعلیق پرویز ادکایی (تهران:

میراث مکتوب، ۱۳۸۰)، ۱۷۳.

۷۱. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ۳۶۸.

در قرن چهارم قمری، عمید الرؤسا به عنوان لقب وزیران ایشان به کار می‌رفت.^{۷۲} نماینده طغرل در اصفهان قرن پنجم قمری، دبیر جوانی بود که «خواجه عمید» نامیده می‌شد.^{۷۳} در قرن ششم قمری ابوسعید شبانکاره «به خدمت عمیدالدوله پارس رفت».^{۷۴} تعدد استفاده از این لقب تا آن اندازه بود که در خراسان خاندان «عمیدیان» اهل بیهقی، از «اصحاب مناصب» بوده‌اند.^{۷۵} عمیدالملک کندری از دیوانیان دوره اول سلجوقی که به سبب چالش با نظام‌الملک شهرت یافته است نمونه‌ای شاخص از کاربرد احترام‌آمیز لقب عمید است. مشهورتر از همه، عمید سوری، صاحب دیوان خراسان در دوره غزنوی بود.^{۷۶} به جز سوری بن معتز، لقب عمید برای چند حاکم دیگر تکرار شده است؛^{۷۷} چنین کاربردی این گمان را به وجود می‌آورد که شاید از نیمه قرن پنجم به بعد عمید به معنای حاکم کل منطقه‌ای بزرگ یا مهم، و از جهت احترام فراوان به وی به کار می‌رفته است.

کاربردی دیگر برای عمید احتمالاً در مورد صاحبان برید یا دیوان رسائل بوده است. بارتولد به صراحت دیوان عمیدالملک را دیوان رسائل یا دیوان انشا دانسته است.^{۷۸} در تاریخ بخارا از «دیوان عمیدالملک» در دوره امیر نصر بن احمد نام برده شده اما وظایف این دیوان به روشنی بیان نشده است.^{۷۹} قابوس‌نامه به صراحت، بونصر مشکان را «عمید دیوان رسائل» می‌خواند.^{۸۰} کاربرد دیگری از این لقب که در این پژوهش مورد نظر است، کاربرد مالی آن است. گذشته از مواردی که لقب عمید در شرایط دو پهلو و مورد تردید به کار رفته است، موارد متعدد دیگری هم هست که به روشنی به وظایف مالی و مالیاتی صاحب این لقب اشاره دارد. در میانه قرن ششم قمری

۷۲. مسکویه، تجارت الامم، ج ۵، ۳۰۴؛ یزید بن محمد ازدی، تاریخ الموصول، تحقیق احمد عبدالله محمود (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷)، ۲۲۹؛ منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا، ۲۱.
۷۳. ناصر خسرو قبادیانی مروزی، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران: زوار، ۱۳۷۵)، ۱۶۶.
۷۴. ابن بلخی، فارسنامه، ۱۶۷.
۷۵. علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار (تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱)، ۱۳۶.
۷۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، ۴۱۵، ۴۷۸، ۶۳۷-۶۴۰، ۶۵۷؛ راوندی، راحة الصدور و آية السور، ۹۴.
۷۷. برای نمونه: بوسهل حمدوی که عمید عراق بود؛ بیهقی، تاریخ بیهقی ج ۱، ۲۰۸؛ عمید خراسان محمد بن منصور النسوی در دوره البارسلان: بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهقی، ۱۰۹؛ خواجه ابونصر دبیر، برادر امیرک بیهقی که عمید ری بود؛ بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهقی، ۱۲۱؛ و حسین بن محمد بن منصور ابوعمیدالحضرة مؤیدالملک عمید خراسان: عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، تاریخ نیسابور: المنتخب من السیاق، (قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳)، ۳۰۷.
۷۸. واسیلی و لادیمبروویچ بارتولد، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران: آگاه، ۱۳۶۶)، ج ۱، ۴۹۵.
۷۹. به خصوص که در پانویس همین مطلب گفته شده که این عبارت در برخی از نسخه بدل‌ها نیامده است، نرشخی، تاریخ بخارا، ۳۶.
۸۰. کیکاووس بن اسکندر عنصرالمعالی، قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، ۲۰۹.

تاریخ نیشابور از یک مستوفی و یک متصرف با لقب عمید نام می‌برد.^{۸۱} حتی در یک مورد، عمل گرگان به «خواجه عمید اجل» تفویض شده است.^{۸۲} در همین قرن در یک مورد از «کمال عمید» نام برده شده که برای حقوق (ادار) یک نفر به او مراجعه شده است و از «صدر جمال‌الاسلام عمید»، هم در این رابطه و هم در مسئلهٔ دارالضرب یاد شده است. اینکه فردی هم در مسئلهٔ پرداخت‌ها و هم در امور دارالضرب طرف مراجعه باشد، نشان می‌دهد که وی احتمالاً مسئولیتی قابل توجه در امور مالی داشته است.^{۸۳} یادکردن از «امیر عمید» در کنار رئیس برای پرداخت یک برات، و تعیین یک نفر به صورت هم‌زمان به منصب «ریاست و عمادت» برای رسیدگی به امور مالی عقب‌مانده، و تعیین گردآوری مالیات‌ها به عنوان وظیفه برای عمید ارومیه (ارمیه)، بر منصب مالی عمید اشاره می‌کند.^{۸۴}

باید اشاره کرد که نمونه‌های اخیر بیشتر مربوط به نیمهٔ دوم قرن ششم قمری و حوزهٔ غرب ایران است. گسترهٔ کاربرد مجدد عمید در این دوره و حوزهٔ اختیارات ایشان، نمایانگر افزایش دوبارهٔ قدرت عمید به عنوان منصبی مالی است. ابوالرجا قمی روایتی بر در اختیار داشتن توأم منصب ایالت و عمادت ری توسط یک نفر دارد، این روایت روشن می‌کند که در قرن ششم، عمید و والی دو منصب متفاوت بوده‌اند. با توجه به حضور منصب رئیس در کنار این دو باید توجه داشت که برخلاف قرن چهارم که امیر و عامل نظارت به اکثر امور را بر عهده داشتند، در قرن ششم وجود مناصب نزدیک و موازی باعث تحدید وظایف آنها می‌شده است. با این همه با توجه به آنکه یکی بعد از عزل از اشراف به ایالت و بعد عمادت رسیده و دیگری بعد از عزل از ریاست، عمید شده بود، نمی‌توان ترتیب دقیق بین این سه منصب برقرار کرد. قدر مسلم اعتبار ولایت از دو منصب دیگر بیشتر بود، اما دخالت وسیع عمید و رئیس در امور اجرایی و وجوه مختلف کارهای ایشان مانع از برقراری سلسله‌مراتب عمودی بین ایشان است. شاید بتوان بین آنها چنین تمایزی برقرار کرد که والی، امور سیاسی و عمید مسئولیت امور اجرایی نظیر استیفا و غیره را به عهده داشته است.^{۸۵}

از مجموع آنچه گفته شد چنین می‌توان برداشت کرد که عمید لقبی اداری بوده که مانند برخی

۸۱. ابراهیم بن أحمد بن علی ابوالسحاق بن العمید أحمد المستوفی عمید العراقین، و منصور بن أحمد بن منصور الخطیب

الطریثی ابونصر العمید لرئیس اصیل نبیل من کفأة المتصرفین و الشارعیین فی الاعمال الجلیلة، فارسی، ۱۶۶، ۶۷۹.

۸۲. جونی، عتبه الکتبه، ۶۰.

۸۳. المختارات من الرسائل، ۸۹ - ۹۰، ۹۴.

۸۴. المختارات من الرسائل، ۳۷۷، ۴۰۴، ۴۰۷.

۸۵. ابوالرجا قمی، تاریخ الوزراء، ۲۲۴ - ۲۲۵.

دیگر از مناصب دیوانی در ایران دوره میانه تعریف مشخص و ثابتی نداشته است؛ در قرن چهارم و پنجم قمری به حکمرانان محلی و بزرگان اطلاق می‌شده و برخی از شواهد مالی مربوط به صاحبان این لقب، در واقع از اقتدار سیاسی و مالی آنان نشئت گرفته است؛ به این ترتیب که منصبی بالادست متصدی مالیاتی بوده‌اند. صاحب واژه مزبور، در قرن ششم قمری دوباره به‌عنوان منصبی مالیاتی قدرت گرفته است و وظایف مالیاتی به آن محول می‌شده است.

بندار

متصدی مالیاتی میان مرتبه، به‌خصوص در ولایات در قرن چهارم قمری، بیشتر بندار (جمع: بنداره) نامیده می‌شد. متز از قول دیونیزوس (متوفی ۲۲۹) نقل می‌کند که در رقه علاوه بر چندین دیوانی دیگر یک بندار، برای نوشتن قیمت کالاها و دریافت عوارض حضور داشته است، وی تأکید می‌کند که شبیه همان مناصب دیوانی در دستگاه سامانیان نیز برقرار بوده است.^{۸۶} ناجی، بندار را در عرض مناصبی چون محاسب و عامل و امیر دانسته است.^{۸۷} این شرح وظیفه، تا حدی موقعیت این منصب در سازمان مالیاتی را نشان می‌دهد. ابن‌حوقل مأمور محلی گردآوری مالیات را بندار نامیده و از وی در کنار عامل و حاکم و صاحب برید یاد کرده است.^{۸۸} نویسنده تاریخ سیستان در فهرستی از پرداخت‌های موجب، پس از عامل، از «بندار خراج و دبیران او» صحبت می‌کند.^{۸۹} پدر نظام‌الملک از سوی عمید سوری به بنداری طوس اشتغال داشته است.^{۹۰} به تدریج این لفظ اعتبار کمتری یافت، اما در رده‌های پایین‌تر هنوز لقب بندار به‌کار می‌رفت. زمخشری در قرن ششم قمری به ترتیب از «عمال و بنداره» نام برده است^{۹۱} و به این ترتیب به‌نظر می‌رسد که منصب بندار به‌عنوان یک منصب متوسط مرتبط با امور مالیاتی همچنان تا قرن ششم قمری وجود داشته است.

لقب‌های دیگر

به جز آنچه یاد شد، لقب‌های دیگری هم در متون برای متصدیان مالیاتی به‌کار رفته است؛ اما

۸۶. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۱۰۰ - ۱۰۱.

۸۷. ناجی، تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ۲۱۳.

۸۸. ابن‌حوقل، صورة الارض، ۱۳۴۵، ۱۶۰، ۱۶۵؛ ابن‌حوقل، صورة الارض، ۱۹۲۸، ۴۲۴، ۴۳۰.

۸۹. تاریخ سیستان، ۳۲ - ۳۳.

۹۰. بیهقی (ابن‌فندق)، تاریخ بیهقی، ۷۸.

۹۱. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، مقامات الزمخشری، (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴)، ۲۵۳.

روشن نیست که این القاب در کجای سلسله‌مراتب اداری جای داشته و نیز آیا لقب مشخصی بوده و یا تنها در متن آمده‌اند. برای نمونه افعالی همچون استخراج و جبايت و استحثاث در متون فارسی بسیار دیده می‌شوند و وجود صفت‌های فاعلی از این افعال همچون مستخرج و مستحث و جابی و کافی روایتگر رواج این لقب‌ها هستند. همین وضعیت برای لقب‌های دیگر همچون استوار و متتبع وجود دارد. اما مشخص نیست که آیا این القاب تنها در متن‌های ادبی و تاریخی آمده‌اند و یا در سطح جامعه هم رایج بوده‌اند؛ و در حالت اخیر آیا به‌صورت لفاظی برای لقب‌های عام‌تری مثل عامل و مستوفی به‌کار می‌رفته‌اند یا جایگاه خاصی در سلسله‌مراتب داشته‌اند.

در برابر، دسته دیگری از القاب هستند که مسئولیت مشخصی را نشان می‌دهند. یادکردن از حاسب، جهید، مساح، حراز، آمارگر و شمارگیر اگرچه تأییدی بر وجود چنین مناصبی در سلسله‌مراتب اداری نیست، اما به هر رو توجه به مسئولیت صاحبان این القاب را نشان می‌دهد. مستخرج به معنای گردآورندهٔ خراج، و نیز کسی که به زور مال مصادره را از افراد می‌ستاند به‌کار رفته است.^{۹۲} ظاهراً لقب مستحث برای مرتبهٔ مهمی در سلسله‌مراتب دیوانی مالیاتی به‌کار می‌رفته است، از آن رو که گفته شده بونصر، بستی «را بناوخت و بزرگ شغلی فرمود او را و به مستحی رفت».^{۹۳} در ترجمهٔ تاریخ یمنی نیز جرفاذقانی از استحثاث به معنای گردآوری مالیات چندین بار استفاده کرده است.^{۹۴} نظام‌الملک طوسی و ابن بلخی چندین بار از متصرف برای متصدیان مالیاتی نام برده‌اند.^{۹۵} تاریخ سیستان در مورد سال ۴۷ قمری از «حساب و جهید و جابی و مستوفی و مشرفان و استواران» یاد کرده است.^{۹۶}

اینان همه مسئولان کارهای مختلف مالیاتی در نواحی بودند. البته باید توجه داشت که این واژه‌ها در متن‌های معدودی به‌کار رفته‌اند. ابن حوقل در قرن چهارم قمری از «مأمورین جبايت اموال برای بندار» خراسان صحبت می‌کند و «اعمال ماوراءالنهر پر از قاضیان و کافیان و بنداران و والیان» می‌داند.^{۹۷} جهید که از واژه «جهید»، از القاب دیوانی دورهٔ ساسانی گرفته شده است، در دورهٔ

۹۲. *مجم‌التواریخ و القصص*، ۳۷۵؛ مسکویه، *تجارب الامم*، ج ۵، ۱۷۵.

۹۳. *بیهقی، تاریخ بیهقی*، ج ۱، ۲۰۶؛ و نیز *بیهقی، تاریخ بیهقی*، ج ۲، ۶۶۱.

۹۴. ابوالشرف ناصح جرفاذقانی، *ترجمه تاریخ یمنی*، تصحیح جعفر شعار (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ۹۱، ۱۴۱، ۱۶۷.

۱۸۶، ۲۸۱، ۳۳۲، ۳۳۸.

۹۵. *نظام‌الملک طوسی، سیرالملوک*، ۲۱۰، ۲۱۸؛ *ابن بلخی، فارسنامه*، ۱۴۶.

۹۶. *تاریخ سیستان*، ۹۲؛ اگرچه پیش‌تر گفته شد که واژگان تاریخ سیستان قابل اطمینان نیست، اما باید اشاره کرد که در متن

های فارسی معدودی از جابی و استوار به‌عنوان صاحبان مناصب مالیاتی یاد شده است و از این نظر این عبارت ارزشمند است.

۹۷. ابن حوقل، *صورة الارض*، ۱۳۴۵، ۱۹۸؛ همو، ۱۹۳۸، ۴۶۹.

اسلامی به یک معنای واحد به کار نرفته است. اگرچه در بیشتر موارد جهبذ به معنای صراف و آنکه نقود را می‌سجد به کار رفته است، اما کاربرد این واژه در ساختار دیوانی و نیز در متونی همچون خوارزمی، این احتمال را به میان می‌آورد که از چنین فردی با توانایی و مهارت شناخت سکه‌ها، در امور تحصیلداری و حفظ و نگهداری موقت اموال استفاده می‌شده است.^{۹۸} استوار، بیشتر معنای فرد معتمد و مورد اعتماد می‌داده و به این معنی بارها در تاریخ بلعمی به کار رفته است. قرار گرفتن استوار پس از مشرف در فهرست تاریخ سیستان نیز این فرض را تقویت می‌کند. اما از قرن ششم به بعد در متون بیشتری این لقب به چشم می‌خورد. غزالی استوار و امین را در کنار هم به معنای کسانی که زمین‌ها را بررسی می‌کردند، به کار برده است.^{۹۹} به علاوه فرمانی راجع به «استوار» مربوط به سال ۵۵۸ قمری و یکی از دهات اصفهان در دست است که او را «گماشته دیوان» معرفی کرده و رسیدگی به محصولات کشاورزی و حراست از آنها را وظیفه او تعیین کرده است. استوار می‌بایست شخصاً، یا به توسط نماینده یا نایب خود دائماً «در صحاری طواف کند» و «نگذارد که هیچ کس بی‌اجازت دیوان در آن [محصول] تصرفی کند» اما وی اختیار برخورد با شخص خاطی را نداشت و می‌بایست هر گونه تعدی را به مافوق خود در دیوان گزارش بدهد.^{۱۰۰} این گزارش و نیز افزایش کاربرد استوار در منابع مربوط به سده‌های بعد، فرض تقویت این لقب به‌عنوان یک منصب از قرن ششم به بعد را تأیید می‌کنند. مالیات‌های ارضی با مساحت کردن و سرشماری افراد در ارتباط بودند. تاریخ قم به تفصیل در مورد مساحت و فعالیت‌های مساحتان توضیح داده است.^{۱۰۱} «حرّاز» به معنی ارزیاب و مقوم، در زین‌الخبار یاد شده، نیز در مفاتیح العلوم و مقامات زمخشری (قرن چهارم و ششم) حرز به معنای برآورد مالیات آمده است.^{۱۰۲}

در دوره دوم سلجوقی نیز از «دبیر جامگیات» و «دبیر روزنامه» پس از نایب مستوفی یاد شده است. پرداخت مقرری‌های افراد و وظیفه دبیر جامگیات بود و در حکومتی که تعداد کارمندان مستقیم و مقرری‌بگیران به نسبت زیاد بود، چنین منصبی، شغل بااهمیتی به‌شمار می‌آمد. به‌نظر می‌رسد کار دبیر روزنامه، رسیدگی به محاسبات (احتمالاً کلان) روزانه بوده است. این ترتیب نشان می‌دهد که

۹۸. خوارزمی، مفاتیح العلوم ۵۷؛ قمی، تاریخ قم ۳۸۱ - ۳۸۲؛ مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ۴۴۱؛ برای توضیح بیشتر نک: صادق

سجادی، «جهبذ»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹ (تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی).

۹۹. محمد بن محمد غزالی، نصیحة الملوك، تصحیح جلال‌الدین همایی (تهران: بابک، ۱۳۶۱)، ۱۰۰.

۱۰۰. المختارات من الرسائل، ۴۵۱، ۴۶۹.

۱۰۱. قمی، تاریخ قم، ۳۰۲.

۱۰۲. گردیزی، زین‌الخبار، ۸۱؛ خوارزمی، مفاتیح العلوم، ۶۳؛ زمخشری، مقامات الزمخشری ۲۵۰.

احتمالاً در رویکرد به نظام مالی تغییراتی رخ داده بوده و تقسیم وظایف در وهله نخست برحسب موضوع انجام شده است.^{۱۰۳}

گسترده‌گی مالیات‌ها و تنوع آنها این ظن را به‌وجود می‌آورد که متصدیان دیگری با القاب مناسب آنها مشغول به‌کار بوده‌اند که البته از عناوین آنها اطلاع در دست نیست. برای مثال از عنوان مأموران گردآوری مالیات‌های تجاری (که بعد از دوره مغول تمغا و تمغاچی خوانده می‌شدند) شاهد کافی در دست نیست. اگرچه از مکّاس در واژه‌نامه‌ها به معنی صاحب مکس یا گردآورنده این نوع مالیات یاد شده و مکس عموماً مالیات تجاری به‌شمار می‌آمده است،^{۱۰۴} اما استفاده از این واژه تا حدی رایج نیست که بتوان به‌عنوان یک مرتبه مالیاتی مشخص آن را در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

از بررسی صورت‌گرفته، چنین می‌توان نتیجه گرفت که نهاد رسیدگی‌کننده به امور مالیاتی در فاصله قرون چهارم تا ششم، تغییری سازمانی را پشت سر گذاشته است؛ اگرچه که این تغییر بسیار تدریجی اتفاق افتاده است. این نهاد به تبع ساختار دیوانی خلافت‌های اموی و عباسی در ولایت‌های گوناگون تحت حکومت آنها ساختاری تقریباً مشابه داشت و عموماً دیوان خراج نامیده می‌شد. متصدی‌ای که از مرکز خلافت برای رسیدگی به امور مالی فرستاده می‌شد عامل نام داشت و وظایفی اعم از مالی و غیرمالی را انجام می‌داد.

در حدود قرن پنجم قمری روند جدایی امور مالی از سایر امور اداری در ساختار دیوانی شتاب گرفت و به‌تدریج عامل به فردی اطلاق شد که به امور مالی و مالیاتی در کنار امیر / والی / حاکم — که بر سایر کارها نظارت می‌کرد — اشتغال داشت. در این زمان در شرق ایران و در قلمرو غزنویان استفاده از واژه مستوفی رواجی بیشتر پیدا کرد؛ در صورتی که در قلمرو آل بویه سنت استفاده از واژه عامل تداوم داشت. میراث این تغییر در شرق به سلجوقیان که دیوان‌سالاری غزنویان را به‌کار گرفتند، رسید، و با گسترش نفوذ دیوان‌سالاران سلجوقی در قلمرو پهناور ایشان، لفظ مستوفی و دیوانش که دیوان استیفا نامیده می‌شد، در این قلمرو رواج تمام یافت. با این همه

۱۰۳. از چنین نمونه‌هایی می‌توان بخشی از سلسله‌مراتب اداری را روشن کرد: «چون استیفاء بر مجدالدین مقرر شد، او [کمال‌الدین ابوالریان اصفهانی] دبیر جامگیات بود. چون رضی‌الدین مستوفی شد، او نایب شد.» ابوالریا قمی، *تاریخ الوزراء*، ۱۱۵.
۱۰۴. در این زمینه از یک حدیث نبوی یاد می‌شود: «لا یدخل الجنة صاحب مکس». اما این نکته که آیا مکس در دوره پیامبر به همین معنی مالیات‌های عرفی و تجاری به‌کار می‌رفته یا خیر روشن نیست. به‌نظر می‌رسد بیشتر بر معنای کلی مالیات‌گیر دلالت دارد؛ نک ابوعبید قاسم بن سلام الهروی، *الاموال*، تصحیح محمدخلیل هراس (بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۸)، ۶۳۲.

این روند موجب منسوخ شدن استفاده از الفاظ عمل و عامل به معنای کار / شغل و کارگزار نشد و در ادبیات دیوانی قرن ششم قمری استفاده از این دو واژه با عمومیتی بیشتر نسبت به وضعیت قبلی رواج داشت.

سلسله مراتب دیوانی در مراتب پایین تر را چنین می توان بر شمرد: نخست بندار و عمید که بین عامل / مستوفی و گروه های اجرایی پایین تر قرار داشتند و واسطه انتقال سیاست ها و نیازها بودند. دوم مستوفیان زیردست یا محاسبان که امور اداری مربوط به دخل و خرج را در مرکز ولایت انجام می دادند. سوم جهبذ یا کهبذ که در مقام تحصیلدار یا خزانه دار به میزان مالیات های گرفته شده رسیدگی می کرد و در فواصل معین گزارش می داد. چهارم موکل، مستحث و غیره، نام های متعدد دیگری بودند که به جمع آوری کنندگان مالیات داده می شد. همان گونه که بیان شد بنا به هر دوره، ادبیات و مکان، این نامها متغیر بود. اما آنچه تغییری نمی کرد ذات مفهوم یک (یا چند) فرد برای گرفتن پول (یا جنس) متعلق به دولت از افراد جامعه بود.

یک نکته را نیز نباید از نظر دور داشت. اگرچه می توان چنین سلسله مراتبی برای امور مالی تصور کرد، اما از اینکه آیا همه اجزای این سلسله در همه نواحی حاضر بوده اند یا نه، اطلاعی در دست نیست. در واقع حتی منطقی آن است که چنین در نظر گرفته شود که بسته به بزرگی و کوچکی و نیز اهمیت یک ناحیه تعداد این افراد کم و زیاد می شده است. ممکن بود در یک ناحیه کوچک تر یک نفر چند شغل / وظیفه دیوانی را به عهده داشته باشد و در برابر، در ناحیه بزرگ تر چندین نفر متصدی یک وظیفه باشند و آن وظیفه به قسمت های کوچک تر اجرایی تقسیم شده باشد. توانایی اجرایی افراد دیوانی هم در این مسئله مؤثر بود. متصدی توانا ممکن بود وظایفی بیش از آنچه برای شغل او مقرر شده بود بر عهده داشته باشد. نتیجه چنین وضعی آن بود که در عمل سلسله مراتب اجرایی بر آنچه امروزه تصور می شود، تطبیق نمی کرد و تفاوت هایی داشت.

کم بودن تعداد شواهد در مواردی این فرض را به میان می آورد که شاید لقب یا مرتبه خاصی برای صاحبان بعضی از این وظایف وجود نداشته است و نویسندگان برای توضیح آن شغل، از صفت فاعلی افعال استفاده کرده اند. به این ترتیب نمی توان گفت لزوماً یادکردن از القاب به معنای کاربرد آنها باشد؛ بلکه ممکن است صرفاً برای توضیح وجود مسئولیتی در سلسله مراتب استفاده شده باشد. به این ترتیب روشن می شود تمایز قائل شدن بین آنچه واقعاً لقبی اداری است، با توصیف یک وظیفه یا شغل، کاری بسیار دشوار است.

کتابنامه

۱- منابع فارسی و عربی

- ابن اثیر. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران. ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
- ابن بلخی. فارسنامه. تصحیح گای لیسترانج و رینولد نیکلسون. تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل. صورة الارض. بیروت: دار صادر، ۱۹۳۸.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل. صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن رسته، احمد بن عمر. الأعلاق النفیسة. بیروت: دار صادر، ۱۸۹۲.
- ابن فضلان، احمد. رحلة ابن فضلان الى بلاد الترك و الروس و الصقالبة. حررها و قدمها شاکر لعیبی. بیروت، ابوظبی: المؤسسة العربية للدراسات و النشر - دار السویدی، ۲۰۰۳.
- ابن مقفع، عبدالله. «رسالة ابن مقفع فی الصحابة». مصحح و النشر محمد کردعلی. المقتبس. المجلد الثاني، الجزء الرابع، ربيع الثاني، ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۸، ۲۲۶ - ۲۴۱.
- ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین. تاریخ‌الوزراء. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابوحنیفه دینوری. الاخبار الطوال. مصحح: عبد المنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
- ابوعبید قاسم بن سلام الهروی. الاموال. تصحیح محمد خلیل هراس. بیروت: دار الفکر: ۱۹۹۸.
- ازدی، یزید بن محمد. تاریخ الموصل. تحقیق احمد عبدالله محمود. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۷.
- اشپولر برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- اصطخری، محمد بن ابراهیم. مسالک الممالک. تصحیح احمد بن سهل ابوزید. بیروت: دارصادر، ۱۹۲۷.
- اصطخری، محمد بن ابراهیم. مسالک الممالک. تصحیح ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد احمد بن حامد. تاریخ افضل یا بدايع الازمان فی وقایع کرمان. تصحیح مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
- انوری، حسن. «دیوان استیفا در حکومت غزنویان و سلجوقیان»، بررسی‌های تاریخی. سال ۵. شماره ۴۲. ۱۳۵۲.
- انوری، حسن. اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵.
- آذرنوش، آذرتاش. فرهنگ معاصر عربی فارسی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
- آقسرای، محمود بن محمد. تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار. تصحیح عثمان توران. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. ترکستان‌نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- باسورث، کلیفورد ادموند. «غزنویان». تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- باسورث، کلیفورد ادموند. غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره، ۱۳۳۷.

- بلعمی، ابوعلی. تاریخنامه طبری. تصحیح محمد روشن. تهران: سروش، ۱۳۷۸.
- بنداری اصفهانی، فتح بن حسن. تاریخ سلسله سلجوقی. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. آثار الباقیة عن قرون الخالیة. تحقیق و تعلیق پرویز ادکایی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۰.
- بیهقی (ابن فندق)، علی بن زید. تاریخ بیهقی. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.
- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی. تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب، ۱۳۷۴.
- تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح. ترجمه تاریخ یمنی. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- جوینی، منتجب‌الدین علی بن احمد. عتبه الکتبه، مجموعه مراسلات دیوان سنجر. تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس. کتاب الوزرا و الکتاب. بیروت: دارالفکر الحدیث، ۱۹۴۶.
- زرنه کاتبی، غیاء. خراج از آغاز فتوحات اسلامی تا میانه قرن سوم هجری. ترجمه حسین منصوری. تهران: سمت، ۱۳۹۳.
- خوارزمی، محمد بن احمد. مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- الدوری، عبدالعزیز. تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری. بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه، ۱۹۹۵.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. راحة الصدور و آية السورور. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. مقامات الزمخشری. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴.
- سجادی صادق. «جهیذ». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. سواژه، ژان. مدخل شرق تاریخ اسلامی. ترجمه نوش‌آفرین انصاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- شریک امین، شمس. فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
- صابی، هلال بن محسن. تحفة الامرا فی التاريخ الوزرا. تحقیق عبدالستار احمد فراج. قاهره: دار الأفاق العربیه، ۲۰۰۳.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ الامم و الملوک. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روائع التراث العربی، ۱۳۸۷ ق.
- عتبی، ابی‌نصر محمد بن عبدالجبار الیمینی. تصحیح احسان ذوالنون الثامری. بیروت: دارالطبیعه، ۱۴۲۴.
- عمادالدین اصفهانی، محمد بن محمد بن حامد. تاریخ دولة آل سلجوق. قراة و قدم لة حیی مراد. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۴.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. قابوسنامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- غزالی، محمد بن محمد. نصیحة الملوک. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: بابک، ۱۳۶۱.

- فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل. تاریخ نيسابور: المنتخب من السیاق. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳.
- قدامة بن جعفر. الخراج و الصناعاته الكتابه. تحقیق محمد حسین زبیدی. بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱.
- قمی، حسن بن محمد. تاریخ قم. ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهالدین قمی. تحقیق محمدرضا انصاری قمی. قم: کتابخانه مرعشی، ۱۳۸۵.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. زین الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- لمبتون، آن. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- لمبتون، آن. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مازندرانی، عبدالله بن محمد بن کیا. رساله فلکیه در علم سیاق. تصحیح والتر هینس. ویسبادن: چاپخانه فرانس اشتاینر، ۱۳۳۱/۱۹۵۲.
- منز، آدام. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری. ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- مجله التواریخ و القصص. تصحیح ملک الشعرا بهار و بهجت رضانی. تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- المختارات من الرسائل. به کوشش محمدرضا طاهر و ایرج افشار. تهران: موقوفات افشار، ۱۳۷۸.
- مسکویه، ابوعلی. تجارب الامم. تصحیح ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۷۹.
- ملایری، محمد مهدی. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر عباسی. تهران: طوس، ۱۳۷۹.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا. تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- منهاج سراج جوزجانی. طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- میهنی، عبدالخالق. دستور دبیری. به تصحیح عدنان صادق ارزی. آنقره: دانشگاه آنقره، ۱۹۶۲.
- ناجی، محمدرضا. تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان. تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸.
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی. سفرنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار، ۱۳۷۵.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس، ۱۳۶۳.
- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. سیرالملوک. تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی. چهار مقاله. به تصحیح محمد قزوینی. به کوشش محمد معین. تهران: ارمغان، ۱۳۳۱.
- نیشابوری، ظهیرالدین. سلجوقنامه. تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲.
- هامفریز، آر استین. چارچوبی برای پژوهش در تاریخ اسلام. ترجمه جواد مرشدلو. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۶.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- یوسفی‌فر، شهرام و صابره آزاده. «مناصب عمید و عامل در دوره سلجوقی»، گنجینه اسناد. س ۲۳، دفتر ۲

۶۷ - ۴۲ : (۱۳۹۲)

۲- منابع لاتین

- Bosworth, C. E. "Amel". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. I, Fasc. 9 (2011). 930-931. <http://www.iranicaonline.org/articles/amel-holder-of-administrative-oibce> (Accessed: 14 August 2016).
- Cahen, Cl., "Amīd." *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/Amid-COM_092 (Accessed: 29 June 2015).
- , "Bayt al-Māl." *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill Online, 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/bayt-al-mal-COM_0109 (Accessed: 13 September 2015).
- Duri, A.A., "Āmil." *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill Online, 2015. http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/Amil-COM_0107 (Accessed: 13 September 2015).
- Lambton, Ann K. S. "The Administration of Sanjar's Empire as Illustrated in the Atabat al-kataba". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 20, No. 1/3, (1957), pp. 367-388. <http://www.jstor.org/stable/610390> (Accessed: 06/11/2012).
- Levy, R. "Mustawfi". *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill. Online: http://referenceworks.brillonline.com.ezproxy.library.uq.edu.au/entries/encyclopaedia-of-islam-2/mustawfi-COM_0804 (Accessed 14 March 2016).